

مطالعه تطبیقی مسئله بداء

در تعالیم قرآن کریم، احادیث شیعی و حکمت متعالیه

□ علیرضا خواجه‌گیر

کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی از دانشگاه اصفهان

چکیده

در اینباره فرموده است: «ما عبد الله بشيء مثل البداء»؛ (خدا به چیزی مثل بداء، پرستش نشده است).^۱ و در حدیث دیگری فرمود: «ما عظم الله بمثل البداء»؛ (خداوند به چیزی مثل بداء بزرگ شمرده نشده است).^۲ و در حدیث دیگری اعتقاد به بداء را هم‌رتبه توحید و نفی شرک از خداوند دانسته و فرموده است: «ما بعث الله نبياً حتى يأخذ عليه ثلاث خصال: الإقرار بالعبودية وخلع الانداد وإن الله يقدم ما يشاء ويؤخر ما يشاء»؛ (خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود جز اینکه در سه خصلت از او پیمان گرفت: ۱. اقرار به بندگی خدا ۲. کنار زدن شریکها برای خدا ۳. اقرار به اینکه خدا هر چه را بخواهد مقدم می‌دارد و هر چه را بخواهد به تأخیر می‌اندازد).^۳ که معنی بداء همین خصلت اخیر است.

از این روایت اهمیت موضوع بداء نیز معلوم می‌شود. زیرا که در این حدیث بداء در ردیف خداپرستی و توحید قرار گرفته است. همچنین در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام منقول است: «من الامور أمور موقوفة عند الله يُقدم منها ما يشاء ويؤخر منها ما يشاء»؛ (از امور قسمتی

مسئله بداء از جمله مسائلی است که به جهت توجه خاص قرآن کریم نسبت به این مسئله و همچنین به جهت اهمیت و ارزشی که ائمه معصومین علیهم السلام برای آن قائل بوده‌اند، در مکتب عقلی شیعه به خوبی مورد تبیین و تشریح قرار گرفته است. در این مقاله سعی شده که مسئله بداء در روایات شیعی و آیات قرآن کریم مورد تحلیل قرار گرفته و به مسائلی همچون نسخ، محدوده بداء علت انکار بداء و رابطه آن با مسئله قدر و تبیین آن در حکمت متعالیه پرداخته شود.

کلیدواژگان

بداء؛
قضاء؛
علم الهی.
قدر؛
نسخ؛

۱. کلینی، ابی جعفر محمد بن یعقوب ابن اسحاق، اصول کافی، انتشارات اسوه، ۱۳۷۰، ج اول، ص ۴۸۰.
۲. همان، ص ۴۲۰. ۳. همان، ۴۲۱.

طرح مسئله بداء در روایات ائمه معصومین علیهم السلام

مسئله بداء در روایات وارده از ائمه معصومین علیهم السلام بسیار مهم و با اهمیت تلقی شده است. چنانکه امام صادق علیه السلام

است که نزد خدا معلق است. پیش اندازد از آنها هر چه را خواهد و پس اندازد هر چه را خواهد.^۴

کلمه بدها بمعنای آشکار شدن، ظهور کردن و آغاز کردن است. وقتی فردی تصمیمش تغییر می‌کند، می‌گوید بدائی برای من رخ داد. پیشوایان دین هم از باب تکلم بالسان قوم و تفهیم مطلب به مخاطبین این تعبیر را درباره خداوند متعال بکار برده‌اند.^۵

نسخ و مسئله بدها

یکی از مباحثی که با مسئله بدها ارتباط نزدیک دارد و شایسته است قبل از تشریح مسئله بدها مطرح شود، مسئله نسخ است. مراد از نسخ که در متون و نصوص دینی

به اختلاف اوقات مختلف می‌شوند، و چون خدای سبحان در کتابی که بخواهد تصرف نموده آن را محو می‌کند و کتاب دیگری بجایش اثبات می‌کند، پس اختلاف کتابها به اختلاف اوقات ناشی از اختلاف تصرفات الهی است، نه اینکه از ناحیه خود آنها باشد. بنابراین نمی‌توان گفت که قضایا و امور عالم نزد خدای سبحان وضع ثابتی نداشته و حکم او تابع عوامل خارجی است، مانند احکام ما آدمیان و صاحبان شعور، چون در ادامه می‌فرماید: «و عنده ام الكتاب» یعنی اصل و ریشه عموم کتابها و آن امر ثابتی که این کتابهای دستخوش محو و اثبات بدان بازگشت می‌کنند، همانا نزد ماست و آن اصل

*** امام صادق (ع) اعتقاد به بدها را هم‌رتبه توحید و نفی شرک از خداوند دانسته و فرموده است: «ما بعث الله نبياً حتى يأخذ عليه ثلاث خصال: الإقرار بالعبودية وخلع الانداد وأن الله يقدم ما يشاء ويؤخر ما يشاء» (خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود جز اینکه در سه خصلت از او پیمان گرفت: ۱. اقرار به بندگی خدا ۲. کنار زدن شریکها برای خدا ۳. اقرار به اینکه خدا هر چه را بخواهد مقدم می‌دارد و هر چه را بخواهد به تأخیر می‌اندازد.)**

مانند این فروع دستخوش محو و اثبات نمی‌شود، چون در غیراینصورت معنا نداشت که اصل کتابها خوانده شود.^{۱۰}

بعبارت دیگر برای تمامی موجودات دو جهت هست، یک جهت تغییر که از اینجهت دستخوش مرگ و زندگی، زوال و بقاء و انواع دگرگونیها می‌شوند، و یک جهت ثبات که از آن جهت بهیچوجه دگرگونی نمی‌پذیرد زیرا بنابر آنچه در بحث عوامل کلی وجود در الهیات اسلامی مطرح شده است، صورت آنچه در عالم ماده و

بکار رفته؛ مانند آیه: «ما ننسخ من آية او ننسها نأت بخیر منها» (ما آیه‌ای را نسخ نمی‌کنیم یا فراموش نمی‌کنیم مگر اینکه بهتر از آنرا می‌آوریم).^۶ از بین بردن اثر آیت از جهت آیت بودنش می‌باشد، یعنی از بین بردن علامت بودنش، با حفظ اصلش، پس با نسخ اثر آن آیت از بین می‌رود اما خود آن باقی است.^۷

نسخ، هم در احکام شرعی وجود دارد و هم در امور تکوینی؛ و نسخ در تکوینات همان بدها است و آیه: «یمحو الله ما یشاء و یشاء و عنده ام الكتاب» (و هر چه را خداوند بخواهد محو می‌کند و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند، و اصل کتاب نزد اوست).^۸ این مطلب را تصدیق می‌کند. پس مراد از محو و اثبات، نسخ احکام یا محو کردن نامه اعمال و محو گناهان و اثبات حسنات و غیره که برخی به آن قائل شده‌اند نیست.^۹ بنابراین مفهوم این آیه اینست که برای هر وقتی کتاب مخصوصی است. پس کتابها

۴. همان مأخذ، ص ۴۲۲.

۵. ر.ک: سبحانی، جعفر، منشور عقاید امامیه، ص ۲۳۵.

۶. سوره بقره، آیه ۱۰۶.

۷. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، دفتر انتشارات اسلامی، ج ۱، ص ۲۵۲.

۸. سوره رعد، آیه ۳۹.

۹. آلوسی، روح المعانی، چاپ بیروت، ج ۱۳، ص ۱۶۹.

۱۰. ر.ک: المیزان، ج ۱۱، ص ۵۱۷.

اینطور نیستند و امکان بیش از یک نوع خاص از وجود در آنها هست و آنها مادیات می‌باشند. موجودات مادی آنهایی هستند که از یک ماده خاص بوجود می‌آیند و زمینه به وجود آمدن موجودات دیگر می‌باشند، مانند همه موجوداتی که محسوس و ملموس ما می‌باشند.

*** نظام موجود در عالم پایین، بطور متقن در عالم بالا تحقق دارد بدون آنکه تغییر و تبدیل بدان راه یابد، زیرا تحقق وجودی در عالم پایین، به علتی در عالم بالا نیازمند است و آن علت در صورت تحقق، تغییر نخواهد کرد چون واقع از آنچه بر آنست تغییر نمی‌کند.**

ماده طبیعی، نقش‌پذیر صورتهای مختلف است و استعداد تکامل دارد، و از بخشی از طبیعت قوت و نیرو می‌گیرد و از بعضی دیگر نقصان پیدا می‌کند و یا راه فنا زوال می‌گیرد. ماده طبیعی استعداد دارد که با علل و عوامل مختلف مواجه می‌شود و قهراً تحت تأثیر هر کدام از آنها یک حالت و کیفیت و اثری پیدا کند مخالف با حالت و کیفیت و اثری که از آن دیگری می‌توانست پیدا کند. یک تخم که در زمین کاشته می‌شود اگر مصادف شود با آب، هوا، حرارت، نور و آفتی هم به آن برخورد نکند، از زمین می‌روید و رشد می‌کند و به سر حد کمال می‌رسد، و اگر یکی از عوامل رشد و کمال کسر شود یا آفتی به آن برسد، به آن حد نخواهد رسید. برای یک ماده طبیعی هزارها «اگر» وجود دارد، اگر چنین بشود، چنان می‌شود، و اگر چنان بشود چنین می‌شود، یعنی اگر با فلان سلسله از علل روبرو شود، چنین می‌شود و اگر با فلان سلسله دیگر

جسم تحقق می‌یابد، با صورتهایی که در عالم مثال هست مطابق می‌باشد، و همچنین صورتهای عالم مثال، با آنچه در عالم عقل مجرد است، مطابق می‌باشد.

از اینرو نظام موجود در عالم پایین، بطور متقن در عالم بالا تحقق دارد بدون آنکه تغییر و تبدیل بدان راه یابد، زیرا تحقق وجودی در عالم پایین، به علتی در عالم بالا نیازمند است و آن علت در صورت تحقق، تغییر نخواهد کرد چون واقع از آنچه بر آنست تغییر نمی‌کند. پس چیزی که از جهت واقع بودنش تحول‌پذیر است، واقع نیست، بنابراین تحول‌پذیر بودن علت همراه با تحقق و وجود معلول، مستلزم خلاف فرض یا انقلابی است که محال می‌باشد، در نتیجه نظام وجود در هر عالمی در عالم پیش از خود بصورت تغییرناپذیری، ثابت می‌باشد.^{۱۱}

معنای بداء درباره خدا و انسان

بداء هم درباره انسان بکار می‌رود و هم درباره خداوند متعال، اما آنچه مهم است اینست که بداء نسبت به خدا غیر از بداء نسبت به مخلوق است و در هر یک معنای جداگانه‌ای دارد. بداء نسبت به مخلوق عبارت است از اینکه شخصی نزد خود نقشه کاری را طرح کند و سود و زیان آنرا بسنجد و چون جانب سود را ترجیح دهد در آن کار وارد شود و اقدام کند، ناگاه در وسط کار یا جلوتر بجهتی متوجه شود که قبلاً آن را نمی‌دانسته و آنجهت زیان و آسیبی باشد که از ناحیه آن کار وارد شود و چند برابر سودی باشد که او خیال کرده بود، پس دست از کار بکشد و بگوید برایم بداء حاصل شد. پیداست که چنین بدایی نسبت به خدای تبارک و تعالی محال است، زیرا خداوند پیش از آفرینش مخلوق همه چیز را می‌دانسته و سود و زیان هر چیز نزدش هویدا و آشکار بوده است. او هرگز چیزی را خلق نمی‌کند و فرمانی نمی‌دهد که بعداً پشیمان شود. بنابراین، بداء درباره خدا باین معناست که خدا چیزی را مطابق اوضاع و شرایطی مقرر دارد و سپس بواسطه تغییر اوضاع و شرایط آن را تغییر دهد، زیرا موجودات جهان بر دو قسمند:

برخی از آنها امکان بیشتر از یک نوع خاص از وجود در آنها نیست مانند مجردات علوی ولی برخی دیگر

۱۱. طباطبایی: محمد حسین، رسائل توحیدی، انتشارات الزهراء،

در مجردات که نمی‌توانند بیشتر از یک وجود داشته باشند و تحت تأثیر علل مختلف قرار نمی‌گیرند، قضاوقدر حتمی و غیرقابل تبدیل است زیرا با بیش از یک سلسله از علل سروکار ندارند و سرنوشت معلول با علت است؛ پس یک سرنوشت بیشتر ندارند، و چون امکان جانشین شدن سلسله‌ای از علل بجای این سلسله نیست، پس سرنوشت آن حتمی است. اما در غیر مجردات که امکان هزاران نقش و رنگ را دارند و تحت قانون «حرکت» و همواره بر سر دوراهیها و چهارراهیها می‌باشند، قضاوقدرهای غیرحتمی وجود دارد، یعنی یک نوع قضاوقدر سرنوشت آنها را معین نمی‌کند، زیرا سرنوشت معلول در دست علت است و چون این امور با علل مختلف سروکار دارند، پس سرنوشتهای مختلف در انتظار آنهاست، و چون هر سلسله از علل را در نظر بگیریم امکان جانشین شدن یک سلسله دیگر در کار هست، پس سرنوشت آنها غیرحتمی است. بهر اندازه که «اگر» درباره آن صحیح باشد، قضاوقدرها هست و امکان تغییر و تبدیل وجود دارد.

و تحت قانون علیت عمومی است. ازاینرو محال است که قضاوقدر در شکل یک عامل در مقابل سایر عاملها و مجزا از آنها ظاهر شود و جلوی تأثیر عامل خاصی را بگیرد و یا یک عامل خاصی را به کاری اجبار و اکراه کند.

دامنه و محدودهٔ بداء

بنابر آنچه گفته شد بداء در همهٔ عوالم و شرایط جاری نیست و محدودهٔ مشخصی دارد زیرا آنچه در مرحلهٔ تمامیت وجود، از تغییر ممانعت می‌کند، همان وجود تامی است که بواسطهٔ آن آثار شیء بر آن مترتب می‌گردد زیرا وجود یک شیء خود آن شیء است و اگر خود شیء (مثلاً انسان) را فرض کردیم، محال است از خودش دگرگون شود، یعنی فرض انسان و تحقق آن در جایگاه خودش.

و باید دانست که این، غیر از تغییر و تبدیلهایی است که در این عالم تحقق می‌یابد، زیرا تبدیل انسان مثلاً، به خاک و غیر آن تحول در وجود صورت انسانی نیست، بلکه برطرف شدن وجود انسان از ماده و جایگزین شدن صورت خاک در آن می‌باشد. بنابراین در واقع تغییر در ماده‌ای واقع شده است که تمامیتش بواسطه صورتش می‌باشد، اما در وجود صورت تغییر رخ نداده، بلکه باطل شده و از بین رفته است، و در واقع زمان وجودی پایان یافته و زمان وجود دیگری آغاز گشته است. بنابراین «وجود خارجی» از راه یافتن و تغییر و تبدیل جلوگیری می‌کند.

وجود خارجی امری است ملازم با آخرین تفصیلهای واقعی شیء در ذات و آثار و نسبتهای خارجیش، بدون آنکه ابهامی در آن باشد. از طرف دیگر چون استعدادها و وجودهای مادی و پدیده‌های ممکن و ماده حامل آن استعدادها، همگی در خارج موجودند، آنها نیز از آنچه برآند دگرگون نخواهند شد.

بنابراین همهٔ وجودهایی که عالم اجسام از آن تشکیل شده و نظامش بر آن استقرار یافته است از این دیدگاه ثابت و تغییرناپذیرند. این امور تنها در مقام مقایسه با یکدیگر تغییرپذیر می‌باشند نه بلحاظ خودشان. مثلاً نطفه از

*** دلیل این تغییر و تبدیلات اینستکه قضاوقدر عاملی در عرض سایر عوامل جهان نیست، بلکه مبدأ و منشأ و سرچشمه همهٔ عاملهای جهان است. هر عاملی که بجنبد و اثری از خود بروز دهد مظهري از مظاهر قضاوقدر است و تحت قانون علیت عمومی است.**

دلیل این تغییر و تبدیلات اینستکه قضاوقدر عاملی در عرض سایر عوامل جهان نیست، بلکه مبدأ و منشأ و سرچشمه همهٔ عاملهای جهان است. هر عاملی که بجنبد و اثری از خود بروز دهد مظهري از مظاهر قضاوقدر است

۱۲. ر.ک: انسان و سرنوشت، ص ۶۶ - ۶۹.

آنجهت که نطفه است، نه خودش و نه استعدادش برای انسان و یا جسم دیگر شدن - از آنجهت که یک استعداد موجود است - و نه ماده‌اش - که حامل استعداد است در ماده بودنش - تحول‌پذیر نمی‌باشد. آری اگر ماده را در مقایسه با صورتهایی که در او به وجود می‌آید، در نظر بگیریم، قابل آنست که با یکی از آنها تحصیل یابد، و نزدیکترین آنها، مثلاً صورت انسانی باشد.^{۱۳}

حاصل آنکه این نظام جسمانی با همه اجزایش، یک نظام تغییرناپذیر است، همانند نظامی که در عالم مثال و عقل مجرد می‌باشد، با این تفاوت که در ضمن آن، نظام دیگری برای پذیرش تغییر هست که قوه آن در فعلیتش اثر نمی‌گذارد. و چون عالم مثال، نظام این عالم را با همه تفصیلاتش در بردارد و عالم عقل مجرد نیز مشتمل بر تفصیلات عالم مثال می‌باشد، نتیجه می‌گیریم که تفصیلات نظام عالم ماده، در عالم مثال و عقل مجرد، بر دو قسم است: یک قسم در مرتبه تحققش در عالم ماده قابل تغییر است و قسم دیگر بهیچوجه قابل تغییر نیست؛ و چون عالم مثال شبح و نمونه‌ای برای عالم عقل مجرد می‌باشد، در حقیقت ثبوت این حکم با هر دو قسمش در آنجا خواهد بود.

امام صادق علیه السلام در حدیثی دربارهٔ محدوده بداء می‌فرماید: «برای خداوند تبارک و تعالی بداء است نسبت به آنچه بداند، هرگاه خواهد، و نسبت به آنچه اراده کند برای تقدیر چیزها ولی اگر حکم مقرون به امضاء گشت دیگر بداء نیست. برای خداوند نسبت به آنچه وجود خارجی ندارد بداء هست و چون وجود خارجی قابل فهم و درک بیابد بداء نباشد.»^{۱۴}

ارتباط مرتبه قدر با مسئله بداء

از مجموع مطالبی که بیان شد بدست می‌آید که وجود پدیده‌ها، مسبوق به دو مرتبه می‌باشد: مرتبه‌ای که تخلف‌بردار نیست و قابل تغییر نمی‌باشد که این مرتبه را قضاء حتمی می‌نامیم و مرتبه‌ای که قابل تخلف و تغییر می‌باشد مانند مرتبه مقتضیات و علت‌های ناقصه و استعدادهای که این مرتبه را قدر می‌نامیم که قابل محو و اثبات که همان بداء است می‌باشد.

*** حاصل آنکه این نظام جسمانی با همه اجزایش، یک نظام تغییرناپذیر است، همانند نظامی که در عالم مثال و عقل مجرد می‌باشد، با این تفاوت که در ضمن آن، نظام دیگری برای پذیرش تغییر هست که قوه آن در فعلیتش اثر نمی‌گذارد.**

علامه طباطبایی دربارهٔ معنا و مفهوم قدر

می‌فرماید:^{۱۵}

قدر هر چیزی عبارت است از مقدار و حدود و هندسه‌ای که از آن تجاوز نمی‌کند نه از جهت زیادی و نه از جهت کمی، و نه از هیچ جهت دیگر. خداوند نیز در اینباره می‌فرماید: «وإن من شيء إلا عندنا خزائنه وما ننزله إلا بقدر معلوم»؛ (هیچ چیز نیست مگر آنکه خزانه‌هایش نزد ماست، ما هیچ چیز را جز به اندازه معین نازل نمی‌کنیم).^{۱۶}

آنچه در بررسی مرتبه قدر حائز اهمیت است،

اینست که:

۱. قدر بخلاف قضاء می‌تواند از مقتضای خود تخلف کند و قابل تغییر است، و این تخلف زمانی است که نسبت به بعضی از اجزاء علت تامه‌اش مورد نظر باشد نه نسبت به مجموع علت تامه‌اش، چون در اینصورت وجودش ضروری و واجب خواهد بود.

۲. موطن و محل قدر، عالم ماده است که در آن علل گوناگونند و نسبت به یکدیگر تراحم و کشمکش دارند، اما در عالم مجرد چون علت مادی و صوری منتفی است و

۱۳. رک: رسائل توحیدی، ص ۹۱.

۱۴. اصول کافی، ج اول، ص ۴۲۸.

۱۵. طباطبایی، محمد حسین، نه‌ایة الحکمة، موسسه نشر اسلامی، ص ۲۹۵.

۱۶. سوره حجر، آیه ۲۱.

شرایط و مُعدّات و موانع وجود ندارد، و تنها علت فاعلی و غایی وجود دارد و این دو علت هم در فاعل مجرد تام‌الفعلیه متحد و یکی است لذا در عالم تجرد قدر وجود ندارد.

البته اگر قدر را که عبارت است از تعیین حدود و قیود برای صفات و آثار شیء در علم پیشین که واقعیت خارجی تابع آن می‌باشد، به ماهیات امکانی که ترکیبی از ایجاب و سلب می‌باشد تعمیم دهیم در اینصورت قدر هر امر ممکن را - خواه عقل مجرد یا مثال معلق یا طبیعت مادی - شامل می‌شود.^{۱۷}

*** آنهایی که منکر بدهاء هستند
چنین استدلال می‌کنند که قول
به بدهاء مستلزم تغییر علم
خداست و حال آنکه این
استلزام در بدهاء ما آدمیان است
و در ماست که مستلزم تغییر
علم می‌شود و اما بدهاء به آن
معانی که در روایات آمده
مستلزم چنین اشکالی نیست.**

همچنین در تقریرات صدرالمتألهین هم این معنا آمده است و در ضمن بحث مراتب علم الهی بعنوان مرتبه‌ای از مراتب علم حق تعالی که همان مرتبه علم قدری و محو اثبات می‌باشد مطرح شده است. چنانکه صدرالمتألهین (در شرح اصول کافی^{۱۸} و در تفسیر آیه الكرسی^{۱۹} ذیل آیه شریفه «یعلم ما بین أیدیهم و ما خلفهم»^{۲۰} مراتب علم باری تعالی را چنین معرفی می‌کند:

۱. علم تفصیلی در عین اجمال

۲. قلم که عالم عقلی محیط به همه ماسوی است.

۳. لوح محفوظ

۴. لوح محو و اثبات

۵. موجود مادی خارجی^{۲۱}

تحلیل و بررسی هر یک از این مراتب علم الهی باید در مقاله دیگری بتفصیل بیان شود، اما آنچه در این

تقسیم‌بندی مطرح است، همان مرحله لوح محو و اثبات است که مرتبه قدر محسوب می‌شود و تغییر و تحولات محو و اثبات که همان بدهاء است مختص به این مرحله می‌باشد.

علت انکار مسئله بدهاء

یکی از مواردی که باعث شده برخی بدهاء را در مورد خداوند انکار کنند اینست که گمان کرده‌اند بدهاء درباره خداوند بمعنای اینست که علم خداوند جهل شود یا تغییری در آنصورت گیرد، در حالیکه روایات وارده از ائمه معصومین علیهم‌السلام این مسئله را نفی می‌کند، چنانکه در حدیث آمده است که امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «علم دو گونه است ۱. علمی که نزد خدا در خزانه است و کسی از مخلوقات از آن آگاه نیست. ۲. علمی که خدا به فرشتگان و پیغمبرانش تعلیم کرده است. علمی که به فرشتگان و پیغمبرانش تعلیم کرده مطابق آنچه تعلیم کرده واقع خواهد شد، زیرا خدا نه خودش را تکذیب می‌کند و نه فرشتگان و پیغمبرانش را و علمی که نزدش در خزانه است هر چه را خواهد پیش دارد و هر چه را خواهد پس اندازد و هر چه را خواهد ثبت کند.»^{۲۲} و در حدیثی دیگر می‌فرماید: «بعضی از امور نزد خدا مشروط است، هر چه را از آنها که خواهد پیش اندازد و هر چه را خواهد پس اندازد.»^{۲۳}

امام صادق علیه‌السلام نیز در حدیثی درباره بدهاء ناشی از جهل در حق تعالی می‌فرماید: «ما بدهاء الله فی شیء الاکان فی علمه قبل ان یبدو له.» (برای خدا نسبت به چیزی بدهاء حاصل نمی‌شود جز اینکه پیش از اینکه بدهاء حاصل شود خدا آنرا می‌دانسته.) و در حدیثی دیگر می‌فرماید: «ان الله لم یبدأ من جهل؛» (بدهاء نسبت به خدا ناشی از جهل نیست

۱۷. ر.ک: جوادی آملی، عبدالله، شرح حکمت متعالیه، انتشارات الزهراء، ج ۴، ص ۳۶۵.

۱۸. ر.ک: صدرالدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم، شرح اصول کافی، مؤسسه مطالعات، ج ۳، ص ۲۱۱.

۱۹. صدرالدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم، تفسیر قرآن کریم، انتشارات بیدار قم، ج ۴، ص ۱۴۱.

۲۰. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۲۱. صدرالدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم، اسفار اربعه، مکتبه المصطفوی، قم، ۱۳۸۶ ه. ق، ج ۵، ص ۲۹۰.

۲۲. اصول کافی، ج اول، ص ۴۲۸.

۲۳. همان، ص ۴۲۵.

چنانچه نسبت به مخلوق است.)^{۲۴}

آنچه از تدبیر در این روایات آشکار می‌شود اینست که بدهاء بمعنای علم بعد از جهل منتفی است، و از نظر این روایات، علم خدا تعالی که عین ذات اوست مانند علم ما مبدل به جهل نمی‌شود، بلکه بدهاء بمعنای ظهور امری است از ناحیه خدای تعالی بعد از آن که ظاهر مخالف آن بود. پس بدهاء عبارتست از محو اول و اثبات ثانی و خدای سبحان عالم به هر دو است و این حقیقتی است که هیچ صاحب عقلی نمی‌تواند انکارش کند، زیرا برای امور و حوادث دو وجود پیش‌بینی و تصور می‌شود: یک وجود بحسب اقتضای اسباب ناقص از قبیل شرط و یا علت و یا مانعی است که قابل تخلف است، و وجود دیگری بر حسب اقتضای اسباب و علل تامه آن که این وجود برخلاف وجود اول وجودی است ثابت و غیرمشروط و غیرمتخلف. آن دو کتابی که آیه مورد بحث معرفی می‌کند که: «یَمحو الله ما یشاء ویثبت و عنده ام الكتاب»؛ (یعنی کتاب محو و اثبات و کتاب ام الكتاب) یا عبارتند از همین دو مرحله از وجود، یا مبدأ آن دو.^{۲۵}

آنچه به نظر می‌رسد، اینست که نزاع در ثبوت بدهاء همچنانکه از احادیث ائمه اهل بیت علیهم‌السلام برمی‌آید و نفی آن، همچنانکه دیگران معتقدند، نزاعی است لفظی که با کمی دقت خودبخود از بین می‌رود زیرا آنهایی که منکر بدهاء هستند چنین استدلال می‌کنند که قول به بدهاء مستلزم تغییر علم خداست و حال آنکه این استلزام در بدهاء ما آدمیان است و در ماست که مستلزم تغییر علم می‌شود و اما بدهاء به آن معانی که در روایات آمده مستلزم چنین اشکالی نیست. در میان ادیان توحیدی دین یهود نسخ در احکام دین را جایز نمی‌دانسته، لذا به نسخ تورات بهیچوجه رضا نمی‌داد و زیر بار این حرف که تورات بوسیله انجیل نسخ شود، نمی‌رفت، و یکی از اعتراضات و نقاط ضعفی را هم که در دین اسلام می‌دیدند، و به رخ مسلمین می‌کشیدند این بود که می‌گفتند شما مسلمین پیرو کتابی هستید که بعضی از آیاتش بعضی دیگر را نسخ می‌کند، و نیز از همین جهت «بدهاء» را هم برای خدای تعالی در امور تکوینی جایز نمی‌دانستند و آنرا هم یکی از

*** از طرف دیگر اعمال قدرت و سلطه از سوی خداوند و اقدام وی به جایگزین کردن تقدیر بجای تقدیر دیگر بدون حکمت و مصلحت انجام نمی‌گیرد و بخشی از قضیه در گرو اعمال خود انسان است.**

نقاط ضعف اسلام و قرآن می‌دانستند، چون از بعضی آیات قرآن بدهاء استفاده می‌شود.

بنابر آنچه بیان شد:

حقیقت بدهاء بر این اصل استوار است که خداوند دارای قدرت و سلطه مطلقه بر هستی است و هر زمان که بخواهد می‌تواند تقدیری را جایگزین تقدیر دیگر سازد در حالیکه به هر دو نوع تقدیر علم قبلی داشته است و هیچگونه تغییری نیز در علم وی راه نخواهد داشت، زیرا تقدیر نخست چنان نیست که قدرت خدا را محدود ساخته و توانایی دگرگون کردن آن را از او سلب کند. خداوند متعال برخلاف عقیده یهود که معتقدند «یدالله مغلوله»؛ (دست خدا بسته است) قدرت گسترده دارد و بتعبیر قرآن دست او باز است «بل یداه مسبوتان».^{۲۶}

از طرف دیگر اعمال قدرت و سلطه از سوی خداوند و اقدام وی به جایگزین کردن تقدیر بجای تقدیر دیگر بدون حکمت و مصلحت انجام نمی‌گیرد و بخشی از قضیه در گرو اعمال خود انسان است که از طریق اختیار و برگزیدن و زندگی شایسته یا ناشایسته زمینه دگرگونی خویش را فراهم می‌آورد. چنانچه در تعالیم قرآن کریم اشاره شده که:

«ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یرغروا ما بأنفسهم».
(خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آنچه را که ایشان در ضمیرشان (در خودشان) هست تغییر دهند).^{۲۷}

* * *

۲۴. همان، ص ۲۲۵.

۲۵. رک: المیزان، ج ۱۱، ص ۵۲۳.

۲۶. سوره مائده، آیه ۶۴. ۲۷. سوره رعد، آیه ۱۱.